

انتخابات و وظیفه مردم

انتخابات داشته باشند بی اهمیت نیست. نخستین نکته کلیدی آنست که درباره حاکمیت کنونی باید بعنوان یک مجموعه بهم پیوسته دوری کرد و عناصر تشکیل دهنده آنرا از هم جدا نداشت. رژیم که پس از پیروزی انقلاب بتدریج خود را بر مردم ایران تحمیل کرد و با خیانت به آرمانهای توده مایه انحراف انقلاب از مسیر مردمی و عدالت خواهانه گردید، همانا نظام ارتجاعی ولایت فقیه است با همه نهادهایش، اعم از "مجلس شورای اسلامی"، "شورای نگهبان"، دولت جمهوری اسلامی، کمیته‌های انقلاب اسلامی، دادستانها و دادگاههای اسلامی، سپاه پاسداران، بسیج مستضعفان و مانند آنها که مستقل از درگیریهای درونی حاصل عملکردشان ضد مردمی است.

بقیه در ص ۷



شماره ۱۹۱ دوره هشتم
سال چهارم سه شنبه ۱۳۶۶/۱۱/۱۳
بها ۲۰ ریال

تب "انتخابات" کم کم بالا می‌گیرد. دولت، وزارت کشور، نمایندگان مجلس، امامان جمعه و جماعت، دارو دسته روحانیت مبارز، شورای نگهبان و دیگر نهادها و گردانندگان ریز و درشت جمهوری اسلامی آماده برگزاری انتخابات دوره سوم "مجلس شورای اسلامی" می‌شوند.

بیکمان نمایندگی مجلس در ج.ا. مقام نان و آب داری است چرا که راه اعمال نفوذ در وزارتخانه‌ها و ادارات دولتی را می‌گشاید از اینرو نباید چنین پنداشت که کشمکش میان گردانندگان حاکمیت برای تحمیل شخص مورد نظر خود و یا راه یافتن به مجلس یک جنگ زرگری است. اما بررسی این مسئله که نقش مجلس در زندگی سیاسی کشور چیست و مردم زحمتکش باید چه برخوردی نسبت به

زنان مبارز و آزاده در شکنجه‌گاه

وجود زنان در شکنجه‌گاهها و زندانهای سیاسی ارتجاع، همواره نه تنها به معنای فرمانروایی نظامی مردم ستیز و آزادی کش، بلکه نشان ناپابانی از روح بیدار و پویانده، آرمانخواهی رزمنده و ستم ستیز و اراده هستی ساز و پستی سوز زنان نیز هست.

امروز، با ورق خوردن برگهای خونینی در تاریخ میهنمان، از جمله شاهد آنیم که هزاران زن و دختر ایرانی یعنی هزاران مادر و همسر رنج دیده و محروم و حق طلب، در کنار دختران مبارز، بخاطر حضور شجاعانه در پیکار در راه آزادی، استقلال، عدالت اجتماعی و صلح، در سردابه‌های مرگ و شکنجه رژیم خمینی بسر می‌برند. در زندانهای مخوف جمهوری اسلامی شکنجه‌های وحشیانه جسمی و روحی، خواه به اشکال سنتی و خواه مدرن، زن و مرد و پیر و جوان نمی‌شناسد.

کارنامه مبارزه زنان در جامعه و بیاپاری قهرمانانه آنها در سیاهچالهای رژیم جمهوری اسلامی برآستی ستایش برانگیز و بیانگر جایگاه والا و بایسته آنهاست. شهادت صدها زن، از جمله زنان باردار، دختران خردسال ۱۲ تا ۱۵ ساله و حتی مادران سالخورده ۵۰ تا ۷۰ ساله، در زیر شکنجه‌های مرگبار، در میدانهای تیرباران یا بوسیله ریسمان‌دار، معرف این کارنامه خونین است. گذشته از آزاد زنانی که توسط دژخیمان سربسته با مفعول‌الاضر شده‌اند، در میان زنان زندانی، از جمله توده‌های دربند، مستند زنانی که سالهاست در سلولهای انفرادی، محروم از ابتدایی‌ترین حقوق انسانی، زیستی و قضایی زندانی سیاسی، در

بقیه در ص ۲

مافیای اقتصادی، عامل تورم و گرافروشی

آمار ارائه شده از جانب وزارت بازرگانی آمریکا، ارزش واردات نفت و دیگر کالاهای سنتی صادراتی آن کشور از ایران طی ۹ ماه اول سال ۱۹۸۷ به یک میلیارد دلار بالغ شد. این معامله پنهانی، با وجودی که قطع آن اعلام گردید، هنوز هم ادامه دارد.

بنابراین استناد سران رژیم به "محاصره اقتصادی" برای توجیه تورم و گرانی قیمت‌ها فاقد پایه منطقی است و هدف آنها منحرف ساختن افکار عمومی از علل اصلی گرانی سرسام آور و تورم فزاینده است.

به نظر ما، علل عمده گرانی و تورم را باید در سیاست ضد خلقی رژیم، عدم کارآئی دولت‌مردان، نابسامانی در شبکه توزیع، عملکرد کلان سرمایه‌داران بازار مورد حمایت رژیم و سوء استفاده مقامات عالی‌رتبه دولتی از سوتی و ادامه جنگ از سوی دیگر جستجو کرد.

تورم و گرانی دارای ارتباط مستقیم هستند. اما، در کشور ما هر یک از آنها را می‌توان جداگانه مورد بررسی قرار داد. تورم محصول سیاست ضد خلقی اجتماعی - اقتصادی رژیم در کلیه عرصه‌های زندگی است. افزایش نامتعادل هزینه‌های جاری دولت، زائیده ایجاد انواع نهادها و زائد برای

بقیه در ص ۲

نخست وزیر رژیم در تشریح هدفهای لایحه بودجه سال ۱۳۶۷ از جمله مسئله "تلاش برای کنترل قیمت‌ها" را پیش کشید. داستان مبارزه با تورم و گرانی قیمت‌ها تاریخ هشت ساله پشت سر دارد. نتیجه این "مبارزه" جز افزایش سرسام آور قیمت‌ها نبوده است.

رژیم همیشه سعی کرده تا مسئولیت تورم فزاینده و سیر صعودی قیمت‌ها را متوجه به اصطلاح محاصره اقتصادی کند. ولی این ادعای رژیم فاصله زیادی با واقعیت دارد. درست است که پس از ماجرای گروگانگیری کارکنان سفارت آمریکا در ایران، دولت کارتر محاصره اقتصادی ایران را اعلام کرد و از متحدان خود در پیمان "ناتو" خواست تا از "واشنگتن" پیروی کنند، اما این "محاصره عملاً هیچگاه تحقق نیافت. معامله ج.ا. با کمپانیهای غربی و شعبه‌های آنها در کشورهایی نظیر ترکیه و پاکستان کماکان ادامه داشت و دارد. در سالهای نخست پس از اعلام "محاصره اقتصادی" ارزش واردات ایران، اعم از تجهیزات نظامی و کالاهای صنعتی و مواد خام و ماشین آلات، سالانه به ۱۵ تا ۲۰ میلیارد دلار رسید. ۸۵ درصد واردات ج.ا. به کشورهای رشد یافته صنعتی غرب و از آنجمله ایالات متحده آمریکا تعلق دارد. صرف نظر از معامله پنهانی تجهیزات نظامی، طبق

آموزگاران: قشری زحمتکش و محروم

جبران ناپذیری برای حیات فرهنگی و معنوی جامعه ببار آورده و می‌آورد. مثلاً اخیراً، اگر می‌ویر آموزش و پرورش، با وعده‌های پوچ خود بار دیگر بر زخمهای کهنه ننگ‌هاشید. وی درباره "نقش معلم در نظام نوین آموزشی" از جمله گفت:

"در نظام آموزش و پرورش آینده، بیشترین اهتمام نسبت به نقش معلم و جایگاه وی به عمل آمده است بطوری که معلم، دیگر مشکل معیشتی نداشته باشد و تمام وقت به امر تعلیم و تربیت اشتغال ورزد و با عنایتی که در دولت خدمتگزار و مسئولین برای

بقیه در ص ۶

آموزگاران، بعنوان یکی از لایه‌های اجتماعی زحمتکش خلق، از محرومیت‌های گوناگونی رنج می‌برند. آنها که فعالیت درنگ‌ناپذیر و آفریننده‌شان در خدمت به آموزش نسل آینده، رشد دانش و بالندگی حیات فرهنگی جامعه قرار دارد، در گذران کار و زندگی با کاستی‌ها، دشواریها و مسائل بسیاری روبرو هستند.

در عین حال، رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی نیز با دریغ و ورزیدن از هر گونه پشتیبانی جدی مادی و معنوی از آموزگاران و تنها بسنده کردن به وعده‌های پوچ و بدون پشتوانه، زبانهای

درصفتحات بعد

جمهوری اسلامی... لبنان؟

در ص ۵

هفت خوان فیلم‌سازی

در ص ۸

پیروزی مبارزه خلق در راه سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی!

مافیای اقتصادی

زنان مبارز و آزاده

"تغذیه" دهها هزار روحانی و نیز نگاهداری نیروهای مسلح اجبر، همانند سپاه پاسداران و کمیته‌ها و غیره، یکی از عوامل تشدید تورم است. هم اکنون تعداد اعضا سپاه پاسداران و کمیته‌ها که بموازات ارتش و پلیس عمل می‌کنند به ۲۵۰ هزار تن بالغ می‌شود. میانگین حقوق و مزایای ماهانه افراد این نهادها خیلی بیشتر از میانگین درآمد کارمندان و کارگران در دیگر بخشهای مشابه است. این هزینه غیرتولیدی تورم زاست.

هزینه‌های جنگی یکی دیگر از علل تورم فزاینده است. طبق آمار رسمی ۵۲ درصد بودجه و درآمد ارزی کشور صرف مخارج نظامی می‌شود. علاوه بر این مبالغ هنگفتی از بودجه عمرانیه نیز مستقیم و غیر مستقیم در "خدمت جنگ" قرار دارد. بدینسان بخش عظیمی از بودجه کشور صرف امور غیر تولیدی می‌شود که تأثیر منفی در رشد اقتصادی دارد و خواه ناخواه تورم را تشدید می‌کند.

محدود بودن منابع درآمد بودجه بطور عمده به درآمد نفت و کاهش مستمر آن در نتیجه فعل و انفعالات انحصارهای نفتی در بازار جهانی و ادامه جنگ، خواه ناخواه منجر به کسر بودجه می‌گردد. دولت برای تأمین کسری بودجه به استقراض از سیستم بانکی دست می‌زند که این نیز به چاپ اسکناس بی‌پشتوانه منجر می‌شود. این روند کاهش قدرت خرید "ریال" و مآلات تشدید تورم را در پی دارد. اگر تورم وارداتی از طریق بازرگانی خارجی را نیز به آنچه که گفته شد بیافزاییم تصویر کم و بیش جامعی از تورم و علل زاینده آن بدست خواهد آمد.

بدیهی است که تورم موجب بالا رفتن قیمت‌ها می‌گردد. ولی چنانکه گفتیم در کشورهایی نظیر ایران، در شرایط حکمرانی سرمایه تجاری در اقتصاد، سیر صعودی قیمت‌ها تنها زاینده عملکرد سیاست پولی و اقتصادی دولتها نیست. مثلاً، مادر ایران باید دیده "گرانفروشی، یعنی احتکار مایحتاج عمومی و فروش آن با بهای گزاف روبرو هستیم.

گرانی در عین حال با سیستم توزیع نیز در ارتباط است. موسوی در سخنرانی تحلیل بودجه سال ۱۳۶۷ از جمله گفت: "دولت با اتخاذ سیاست‌های پولی مناسب، تأمین مایحتاج عمومی مردم با قیمت‌های ثابت شده و جلوگیری از رشد بی‌رویه قیمت‌ها تا حد ممکن، فشار را بر جامعه کم درآمد و محروم خنثی کرد. او، طرح بن ویژه کارکنان دولت، کارگران، خانواده‌های شهدا، مهاجرین جنگ تحمیلی و بازنشینگان کشوری و لشکری که جمعیتی حدود ۵/۵ میلیون خانوار را دربر می‌گیرد" را اقدامی موثر برای "خنثی ساختن فشار ناشی از تورم" نامید و نتیجه گرفت: "ماجرای طرح مبارزه با افزایش قیمت‌ها و مهار تورم شاخص کل کالاها" مورد نیاز "نسبت به ماههای مشابه سال قبل کاهش یافت".

از گفته‌های نخست وزیر رژیم چنین برمی‌آید که دولت توانسته است مایحتاج عمومی حداقل ۲۰ میلیون تن از ساکنین شهرها را با "قیمت ثابت" تأمین کند. در اینصورت باید پرسید: بجه علت قیمت‌ها رو به افزایش است و بازار سیاه در شهرها

معدی، خورنریزی، تخمدان و رحم و بیماریهای پوستی.

با وجود شرایط غیر انسانی شکنجه و فشار، و توطئه‌های رنگارنگ رژیم برای درهم شکستن روحیه پیکارجویانه زنان زندانی سیاسی، آنان بگونه‌ای قهرمانانه و حماسی در برابر دشمنان خلق پایداری می‌کنند. آنان که پولاد ایمانشان در کوره نبرد آبدیده شده است، به اشکال گوناگون، خواه بصورت فردی یا جمعی، برای دستیابی به حقوق حقه زندانبان سیاسی می‌رزمند. شرکت در اعتصاب غذا و ملاقات تنها جلوه‌ای از مبارزه آنها را بنمایش می‌گذارد.

در سالهای اخیر، در پی برپایی کارزارهای وسیع افشاکاری نیروهای انقلابی و دمکراتیک، از جمله حزب توده ایران و تشکیلات دمکراتیک زنان ایران، دیگر جهانیان، در سطح گسترده‌ای از وجود زندانهای دوزخی خمینی که دهها هزار تن از آزاد زنان و آزاد مردان صاحب اندیشه را در خود زنده بگور کرده‌اند، باخبر شده‌اند. هم در این سالها، بشریت ترقیخواه همبستگی خود را با زندانبان سیاسی بطور اعم و زندانبان سیاسی زن کشورمان بطور اخص ابراز داشته است.

حال در شرایطی که مردم ایران بیش از پیش به سرنوشت زندانبان سیاسی دلبنستی نشان می‌دهند و خیرهای مربوط به زندانبان را با دلنگرانی دنبال می‌کنند، باید با تکیه بر پشتیبانی هر چه وسیع‌تر نیروهای ترقیخواه جهانی، مبارزه در راه رهایی فرزندان اسیر خلق را گسترش بخشید. در این راه بایستی از همه تجربه‌های نیک فرجام گذشته نیز برای مبارزه امروز الهام گرفت. باید با بخش تراکت و شبنامه و با بهره‌گیری از دیگر اشکال تبلیغی، همه هم میهنان آگاه و آزادبخواه را فرا خواند تا با شرکت در کارزار دفاع از زندانبان سیاسی، در واقع به امر دفاع از آزادیهای فردی و اجتماعی که با هزاران رشته با زندگی آنها پیوند دارد، یاری رسانند. باید از هرکدر هر چه استوارتر کردن ارتباط با خانواده زندانبان سیاسی، ساروز شهادت هر یک از فرزندان خلق را به دستاویزی بایسته برای گردآوری و سازمانگری خانواده اسیران در بند، جلب همبستگی مردم با آنها و تبدیل به کارزاری بر ضد رژیم آزادی‌کش حداکثر بهره‌برداری را بعمل آورد. می‌توان و باید از طریق اعتراضهای جمعی از حقوق زندانبان سیاسی بطور اعم و زندانبان سیاسی زن بطور اخص دفاع کرد و در رابطه با خواستهای بر حق زندانبان همانند تأمین شرایط انسانی برای ملاقات، بهبود کمیته و کیفیت غذا، پایان بخشیدن به وضع فاجعه‌بار بهداشت و درمان و ... رژیم را زیر فشار گذارد. همچنین باید با جمع‌آوری امضا و تهیه طومار و ارسال آن به مراجع بین‌المللی، سیما، ضد بشری رژیم خمینی را باز هم بیش از گذشته در نزد افکار عمومی جهانیان رسوا ساخت.

بدون تردید دیری نخواهد پایید که در نتیجه به‌ثمر نشستن مبارزات خلقهای قهرمان ایران در زندانها کشوده خواهد شد و دهها هزار زن و مرد مبارز آزادی‌خویش را باز خواهند یافت.

سرتگون باد رژیم جیل، جنایت و جنگ!

شرایط بلاتکلیفی و شکنجه، شمع وجود گرانمایه‌شان قطره قطره آب می‌شود. برای اعمال تبهکارانه رژیم "ولایت فقیه" در زندانها مرز و کرانی نمی‌توان قائل شد. در جمهوری اسلامی، زنان ایرانی که از ستم دوگانه طبقاتی و جنسی رنج می‌برند، تنها در زمینه کاربرد شکنجه در اسارتگاههای خمینی از برابری حقوق با مردان برخوردارند. افزون بر شکنجه‌های مشترک برای مردان و زنان، تجاوز به عنف و دیشیزگان پیش از اعدام، چنگ انداختن در موی زنانی که گیسوان بلند دارند و به این سو و آنسو کشاندن آنها، شکنجه فرزندان خردسال در پیش چشم مادران، جدا کردن فرزندان شریخوار از آغوش مادران یا عدم تحویل شیر و دیگر وسایل و مواد غذایی مورد نیاز برای پرورش سالم کودکان به مادران زندانی، وارد ساختن انواع اتهامات ناشایست و بیگانه با روح و شخصیت انسانی زنان شرافتمند سیاسی مبارز و تحت شکنجه قرار دادن آنها برای به اصطلاح "اعتراف" به این اتهامات، از جمله شکنجه‌های خالص زنان زندانی است. شرمه، تعزیر و "رفقار اسلامی" دژخیمان از یکسو و وضع اسفناک بهداشت و درمان و سوء تغذیه در زندانهای جمهوری اسلامی از سوی دیگر عبارتست از ابتلا زنان پرشماری به ناراحتی‌های عصبی و روانی، بیماریهای کلیوی و

روئق دارد؟ منطقاً تحت شرایطی که موسوی، در مجلس شورای اسلامی ترسیم کرد نه قیمت‌ها می‌بایست با سرعت صعود می‌کرد و نه نیازی به "ادامه مبارزه" با افزایش قیمت می‌بود. اما، مردم ایران ناظر سیر صعودی قیمت‌ها هستند. میلیونها کارگر و کارمند و ... دچار فقر و مسکنت بیسابقه‌ای هستند و درآمد آنها پاسخگوی جهش غیر منطقی قیمت‌ها نیست. قدرت خرید مزدبگیران بعلت خودداری رژیم از افزایش حقوق و دستمزدها به قدرت خرید آنها در مقایسه با شش سال پیش رسیده است.

شیکه توزیع کالایکی دیگر از عوامل بالا رفتن سریع قیمت‌هاست. دولت اجناس مورد احتیاج را با قیمت گران از بازار جهانی خریداری می‌کند. بخشی از این کالاها به کلان سرمایه‌داران بازار سازمان یافته در نهادهایی مانند "سازمان اقتصاد اسلامی"، شورای اصناف و حتی تعاونیها و نیز انواع "بنیادهای اقتصادی" و "صندوقهای قرض الحسنه" برای توزیع داده می‌شود. بخش دیگر، در اختیار "بنیاد شهید"، "کمیته امداد"، "بنیاد مستضعفان" و مساجد و غیره قرار می‌گیرد.

دزدی و ارتشا و فساد از ویژگیهای همه این نهادها و بنیادها و سازمانها است. در نتیجه بخش اعظم کالاهایی که می‌باید با "قیمت تثبیت شده" بدست کارگران و کارمندان و غیره برسد به بازار سیاه انتقال می‌یابد و به چند برابر قیمت دولتی بفروش می‌رسد.

رژیم هیچگاه موفق به سامان دادن به این شیکه مافیای اقتصادی نخواهد شد. زیرا اکثر مسئولان و دست اندرکاران معمم و مکلا شریک دزد و رفیق قافله‌اند. تا زمانی که در بر این پاشنه می‌چرخد تورم و گرانفروشی بر جامعه حکمروا خواهد بود.

روند فرار مغزها

روند فرار مغزها و نیروهای متخصص از کشور هر روز شتاب بیشتری می‌گیرد. زنجیره "بی انتهای" از دانشمندان، روشنفکران متعدد، کارشناسان، پزشکان و جراحان متخصص، استادان دانشگاه، مهندسان، تکنیسین‌ها، استادکاران با تجربه و غیره از مرز ترکیه و پاکستان تا دورترین نقاط آسیا و اروپا و آمریکا در راه است.

روزی نیست که بیمارستانی در گوشه‌ای از کشور پزشکی را از دست ندهد. روزی نیست که از شمار مهندسان و کارشناسان کارخانه‌ها و موسسه‌های دولتی و غیردولتی چند نفر کم نشوند. روزی نیست که کلاسی از دانشگاهها و مدارس عالی کشور بعلت نبودن استاد بسته نشود. چه بسیار از دبیران و آموزگاران با تجربه در گوشه و کنار کشور که وادار می‌شوند به سیل مهاجران بیبوندند. بقول منتظری تنها بیش از چهار هزار پزشک ایرانی در لوس آنجلس آمریکا بسر می‌برند.

بجز وابستگی به رژیم ساقط شده پهلوی که اغلب پیش از انقلاب و با در آستانه آن مرزها را پشت سر گذاشتند، شمار متفکران و کارشناسان و متخصصانی که پس از انقلاب تحت یورش و فشار قرار گرفتند سر به دهها هزار نفر می‌زند. از اینان بخشی بعلت فعالیت سیاسی تحت پیگرد قرار گرفتند و چاره‌ای جز مهاجرت و درخواست پناهندگی سیاسی نداشتند و ندارند. اما قسمت اعظم کسانی هستند که گرایش سیاسی معینی نداشتند و ندارند، ولی تصقیه حسابها و پاکسازیها به بهانه‌های گوناگون و "ایرادهای بنی اسرائیلی" سبب شد - و می‌شود - که تار و مار شوند. چه بسا زنانی که در کار خود تجربه‌های گرانی اندوخته بودند و مثلا به اتهام "بد حجابی"، پوشیدن جوراب نازک و یا لبخند زدن از محیط کار و جامعه به بیرون رانده شدند. چه بسا پزشکیانی که با میل و رغبت می‌خواستند در خدمت مردم باشند، اما بعلت رفتار غیر قابل تحمل مسئولان راهی دیگر کشورها گردیدند. اتفاق افتاد که برخی جراحان مشهور کشور با اتهام نوشیدن یک کیلاس مشروب الکلی در ملا عام تعزیر شدند و بار و بندیشان را بستند و کشور را ترک گفتند. چه بسا استادان دانشگاه که به جرم "حزب الهی" نبودن و مخالفت با جایگزینی خرافات بجای علم کرسی خود را از دست دادند و امروز وقتشان در خارج از کشور به بطالت می‌گذرد. چه بسا مهندسانی که بدلیل خوابیدن چرخ تولید و عدم امکان ادامه زندگی ترک یار و دیار کردند. و نیز روزشکاران و مریبانی که روزگاری برای کشور افتخار آفرین بودند و امروز بجای آموزش جوانان در گوشه تنهایی خود در غربت کز کرده‌اند و به آینده نامعلوم می‌اندیشند.

روند فرار مغزها و متخصصان هنوز ادامه دارد و روزی نیست که حتی گروهی از هواداران رژیم بدلیل عدم تحمل فشار و اختناق و شرایط سخت زندگی از رژیم جدا و راهی "یتکه دنیا" نشوند. منتظری خود اعتراف می‌کند که اینها همه شان "کمونیست" و "بی دین" و... نیستند. خیلی‌ها شان واقعاتمدین هم هستند، اما "حزب الهی" نیستند. او از یکی از

جام حریق

مینوازد چرس فروزان
زنگ شعله ور چنگ را
می‌رزمد سپاه صبح...
پر شام قیر می‌تاوَد
نومی‌نهد
چو امری خیره ساز
ساغر رزم را.

مینوازد چرس
پرچولانگه خروشان رود
نغمه‌ای مرموز
چرکه‌ای
دلوران سینه چاکه
به رقص ساحری در
زن و مرد
طی کرده پاده حریق
کینور
میپاانند
چون یا قوت شعله ور.

پر شب لزوج قیر می‌ماسد
گرگی
زوزه می‌کشد
و در دور دستهای پوسیده صحرا
سنگ سبز چشمانش
سو می‌زند...
ایلخانان جوشن پوش
سپاهی گزنده جان
برابر تیره او هام
سوار می‌آیند.
لون ماه
خاموش
و
دریده سنگهای قبر
و
ستاره‌ای کور

حجم عظیم خلا خویش را
می‌گسترده پر شب...
آه...
ارواحی پیرنگ
می‌کوبند
می‌کوبند طبل شام خون آلود
می‌کوبند و آرز خاک دارند
می‌کوبند و آرز بلبل
می‌کوبند و آرز یاس...
خاکم را
چایگاه رستن چنارها و سپیدارها
کوبیدند.
بلهلم را
در نغمه اش هزار لحن شگفت روز
کشتند
یاسم را
در عطرش تناور رویای فردا
سوزاندند.

می‌نوازد چرس...
شعله کشان تاریخ است
پرخیز!
پکذرا از راههای خطر
پکذرا از خندهای آتش
شمشیر بردار
شمشیر
نقش کرده اند پولاد صیقل
رزم صبح بیقرار است با سپاه شب
در ممکنون می‌کشاید روی پرخیز!
به رقص ساحری در
میان چرکه مستان مجنون
طی کنی جام حریقی...
پرفرازی
بپرق کارگران را.

شهاب موسوی زاده
۲۰ شهریور ۱۳۶۶

رژیم ضد خلقی ج.ا. خود نقش اصلی را در تاراندن مغزهای متفکر و متخصصان ایفا کرده است و سران آن که ماهیتا با علم و دانش و تخصص بیگانه‌اند، حالا که در عرصه‌های گوناگون با بن‌بست مواجه شده‌اند به دست و پا افتاده‌اند و به لئالیف الحیل بوسیله عوامل خود می‌کوشند که آب رفته را به جوی برگردانند. اما آنها در مقابل پرداخت پولهای گزاف و تضمینهای لازم تنها موفق به جذب برخی از تکنوکراتهای رژیم پیشین شده‌اند. اکثریت نیروهای یاد شده به حق اعتماد خود به رژیم را از دست داده‌اند و حاضر نیستند با طناب پوسیده وعده وعیدها به ته چاه بروند. در این میان چه کسی جز سران مرتجع ج.ا. را می‌توان محکوم کرد؟

خویشاوندانش چنین نقل قول می‌کند: "من رفتم آمریکا، کمتر بیمارستانی رفتم که رئیس بخشهای ایرانی نبودند. آن هم نه ایرانیهای بد (!)، ایرانیهایی که می‌دانم با قرآن و اینها سر و کار دارند. اما بالاخره یک محدودیت‌هایی ما می‌خواهیم. برایشان درست کنیم که زیر بار نمی‌روند. نتوانستیم قانعشان کنیم و... اینها رفتند خارج". این در شرایطی است که بخش اعظم مردم مبین ما از عدم دسترسی به پزشک رنج می‌برند، در دانشگاهها و مدارس عالی و دبیرستانها و مدارس فنی کمبود استاد و دبیر و دیگر متخصصان بوضوح احساس می‌شود. کارخانه‌ها و دیگر مراکز تولیدی نیاز به نیروهای کارآمد دارند و فرهنگ و دانش زیر نعلین روحانیت مرتجع راه انحطاط را می‌پیماید و...

درو برداندانیان سیاسی و رزمندگان راه آزادی زحمتکشان ایران!



گزارشی از "کاشی سعدی"

"کاشی سعدی" از معدود کارخانه‌هایی است که هنوز سود می‌دهد. هرچند که هر سال بی‌یلان آنرا طوری تنظیم می‌کنند که سودآور جلوه نکند و "قابل انتقال" به بخش خصوصی باشد. در این واحد هیچ مدیر عاملی پیش از دو سال دوام نیاورده است. آخرین مدیرعامل انتصابی (در شهریورماه امسال) وقتی شنید که سال پیش کارگران اعتصاب کرده بودند یا به فرار گذاشت. در واقع نزدیک دو سال است که "کاشی سعدی" مدیرعامل ندارد. مدیران فنی و تولیدی نیز حداکثر شش ماه تا یکسال دوام می‌آورند و چایشان را به چانشینان انتصابی خود می‌سپارند. خلاصه اینکه هرچ و هرچ اداری در این کارخانه دائمی است.

مهمترین مسئله مطرح در "کاشی سعدی" اجرای طرح طبقه‌بندی مشاغل است که دائما به تعویق می‌افتد. یکی از عواملی که مدیران انتصابی را می‌ترساند و به انصراف از کار در کارخانه و می‌دارد همین مسئله است. زمانی که "حسینی" مدیر عامل شده بود، اعلام شد که طرح اجرا می‌شود و دیری نپایید که احکام صادر شده بدست کارگران داده شد. نه تنها به حقوق کارگران اضافه نشده بود، بلکه از آن کم هم شده بود. نتیجه اینکه کار خوابید. دوزخ اعتصاب شد و مدیرعامل و چند نفر از نزدیکانش کتک مفصلی خوردند. باند مخالفان مدیرعامل در مدیریت چنین تبلیغ کرد که نوشتن احکام با نظارت وی بوده است. درحالی‌که بعدا معلوم شد خودشان احکام را نوشته‌اند و هدی‌نوسیله زیرپای مدیر عامل را خالی کردند. بعد از آن که استعفای مدیر عامل مسجل شد، گفته شد که در احکام صادره تجدید نظر خواهد شد. روز از نو، روزی از نو.

"کاشی سعدی" حدود ۱۲۰۰ کارگر زن و مرد دارد. حقوق روزانه اکثر کارگران از ۱۰۰۰ ریال کمتر است و کارگران مجبورند برای تأمین نان بخور و نمیر روزانه چند ساعت اضافه کاری کنند. در مردادماه امسال با انگیزه افزایش تولید در این کارخانه از طرف تلویزیون کسی برای فیلم برداری آمد. یکی از زنان کارگر جلوی فیلمبردار را گرفت و گفت: برو بگو ما گرسنه‌ایم ما داریم از گرسنگی می‌میریم و با این چندرغاز حقوق نمی‌توانیم زندگی کنیم. چرا دولت فکری پحال ما نمی‌کند؟ وی با اشاره به یکی از مدیران گفت: چرا همه‌اش با اینها حرف می‌زنید؟ اینها مفت می‌خورند. بیایید با ما صحبت کنید. کارگران که در آن محوطه جمع شده بودند حرف او را تأیید می‌کردند و می‌

گفتند: راست می‌گه، چرا با ما حرف نمی‌زنین؟ ماموران "انجمن اسلامی" که می‌ترسیدند فیلمبرداران تحت تأثیر کارگران قرار بگیرند یا تلاش زیاد دوروبر آنها را خلوت کردند.

چندی پیش مسئله تصویب قانون کار در مجلس بحث فراوانی را در میان کارگران برانگیخت. مثلا در مورد تعطیل شدن اول ماه مه نظرشان این بود که رژیم ناچار از عقب نشینی در برابر کارگران شده است. برخی با شادی می‌گفتند: خوب رویشان را کم کردیم. انجمن اسلامی پرسر قانون کاریهاوئی پراه انداخته بود و خیلی روی آن تبلیغ می‌کرد. اما کارگران خوش بین نبودند و می‌گفتند که پاسخگوی خواسته‌هایشان نیست. یکی از آنان می‌گفت: همین قانون نیم بند هم معلوم نیست تصویب بشود، باید دید "شورای نگهبان" چه نظری می‌دهد. یکی از کارگران گفت: "معلومه که از ما بهتران مخالفند". پرداخت همه این بود که منظور از "از ما بهتران" همان "شورای نگهبان" است. این حرف مثل پمپ در کارخانه صدا کرد و همه تکرار می‌کردند.

کم کاری یکی از شیوه‌های رایج در کارخانه است. کارگران می‌گویند: به چه مناسبت ما باید کار کنیم و نتیجه کارمان در چه‌ها دود شود و به هوا برود و یا آقایان مدیران بدزدند و پزینند به جیب؟! البته با تمام این احوال کارخانه در شش ماهه اول سی و هفت میلیون تومان سود خالص داده است. مسئولان با دوز و کلک تصمیم گرفته‌اند از پرداخت حق بهره‌وری به کارگران خودداری کنند. کارگران هم منتظر نتیجه کارند و ممکن است کار به اعتصاب مجدد بکشد.

"کاشی سعدی"، با وجود تمام قیل و قال‌هایی که دولت پراه می‌اندازد که صنعت کشور "مستقل" است و روی پای خودش ایستاده، به شرکت‌های ایتالیایی و آلمانی وابسته است. اکثر دستگاه‌های کارخانه بدلیل نبود قطعات یا از کار می‌افتند و یا به زحمت کار می‌کنند. گاهی پس از مدت‌ها زحمت یک دستگاه پراه می‌افتد، اما پس از چند روز دوباره خراب می‌شود و به گوشه‌ای می‌افتد. باید گفت که ۸۰ درصد قطعات و لوازم کارخانه از طریق شرکت‌های خصوصی به خارج سفارش داده می‌شود. یکی از این شرکت‌ها "پوشیران" است که در بند و پست با مدیران مالی به دزدی‌های کلان دست زده و مبالغ هنگفتی "سود" برده است و چالپ است که آخر هم تعمیر و عایق کاری به گردن کارگران کارخانه افتاده است. و یا شهابی، مدیرعامل سابق کارخانه، با گرفتن رشوه از شرکت "کیارود" قله سنگ‌هایی را خریداری کرد که به درد نمی‌خورد. این رشوه‌گیری باعث اخراجش از کارخانه شد. رشوه‌گیری از شرکت‌های خارجی برای خریداری پنجل‌هایشان زبانه‌زد خاص و عام است. حتی گاهی طوری می‌شود که مثلا دستگاهی برای خریداری از خارج در نظر گرفته می‌شود،

شکنجه کمونیست‌های...

در هم شکنند. هنگام بازجویی توهین می‌کردند و ضربات مشت و لگد نثار می‌شد... از اتاق ساختمانی که شبیه هتل بود در آن بازداشت بودم، به زیرزمین بردند. در ۲ ساعتی که خواب بودم لباس زندانیان را بر تنم پوشاندند. بعد به اتاق شکنجه بازگرداندند. لختم کردند و در مقابل فشار شدید آب سرد قرار دادند. سپس از سقف آویزان کردند و شکنجه‌ام دادند."

امروز زندانیان سیاسی در ترکیه، خانواده‌ها، دوستان و نزدیکان آنان با شرایط طاقت‌فرسائی دست و پنجه نرم می‌کنند. بسیاری از شخصیتها، نمایندگان برجسته و نیز اعضای پارلمان اروپا پایمال شدن حقوق و آزادیهای فردی و دمکراتیک در ترکیه را محکوم می‌کنند. گرفتن ژست "دمکراسی" نمی‌تواند چهره واقعی این رژیم سراپا وابسته به امپریالیسم را پنهان سازد.

از نظر برخورد سبانه با کمونیستها و دیگر نیروهای مترقی و انقلابی، آنچه که در ترکیه می‌گذرد شباهت زیادی با کشور مادر دارد. هرچند که می‌توان گفت ج.ا.ا. روی ترکیه را هم سپید کرده است. بهر حال بی دلیل نیست که پیروان خمینی رژیم ترکیه را "دوست" و "برادر" قلمداد می‌کنند. بقول شاعر: کبوتر با کبوتر، باز با باز، کند همجنس با همجنس پرواز.

اما مورد تأیید قسمت فنی واقع نمی‌شود. با اینحال دستگاه خریداری می‌شود و از آنها سر درمی‌آورد. رشوه به قسمت امور مالی برای خرید "لعاب آشغال" فلان شرکت خارجی دیگر ورد زبان همه است.

کار "انجمن اسلامی" "کاشی سعدی" به گدائی کشیده شده است. اعضاء انجمن دائما جلوی کارگران و کارکنان را می‌گیرند و درخواست کمک به چه‌ها می‌کنند، اما دست خالی برمی‌گردند. با این حال از روی نمی‌روند. اخیرا پس از اعلام تبلیغات جنگ راهزنان، با قلدری یک روز از حقوق کارگران کم کردند و باعث عصبانیت آنان شدند. در نهارخوری آشکارا به این عمل انتقاد شد. فردای آن روز در کارخانه اعلام شد که "آقا" (خمینی) یک میلیون تومان به چه‌ها کمک کرده است. همه می‌گفتند: آقا از جیب مردم خوب پذل و بخشش می‌کند. انجمن اسلامی در مورد اعزام کارگران به چه‌ها زیاد فشار می‌آورد و می‌گوید زودتر بیایید و اسم بنویسید، وگرنه قرعه‌کشی می‌کنیم. کارگران هم به طنز می‌گویند: اول حکم طبقه بندی را ابلاغ کنید تا ما بدانیم حداقل با چه حکمی روانه آن دنیا باید بشویم. کارگران به چه‌ها نمی‌روند. این را انجمن اسلامی خوب می‌داند. همچنین در مورد عدم شرکت کارگر یا کارگران فلان یا بهمان قسمت در نماز جماعت نق می‌زند که چیزی جز کنف شدن و شرمندگی برایش باقی نمی‌ماند.

نابود باد جنگ، زنده باد صلح!

هفت خوان فیلم سازی

فیلم در ایران، از هنگامی که بصورت یک ایده در ذهن فیلمساز شکل می‌گیرد، تا زمانی که بر پرده سینما پدیدار می‌گردد و تماشاگر خود را بازمی‌یابد، مراحل گوناگون خودسانسوری و سانسور را پشت سر می‌گذارد.

لا بد می‌گوئید دیگر چرا از هنگامی که بصورت ایده در ذهن شکل می‌گیرد؟

این واقعیتی است روشن. یکی از مهمترین مسائلی که همواره فیلمسازان آگاه و متعهد کشور را با مشکل روبرو ساخته انتخاب ایده و موضوعی است که در چارچوب اختناق حاکم بر کشور قابل پیاده شدن باشد. فیلمساز متعهد همواره در جستجوی راهی برای گریز از قیچی بیرحم سانسور و ندادن بهانه بدست چشم و گوشهای رژیم است، تا بتواند کاری را به نمایش بگذارد. البته این مشکل تنها مربوط به فیلمسازان نمی‌شود، بلکه اغلب هنرمندان و نویسندگان و شاعران کشور با آن درگیر هستند. با این تفاوت که فیلمساز - یا بهتر بگوئیم: گروه سازنده فیلم - در صورتی که بی‌گدار به آب بزند ممکن است فیلمش بطور کلی توقیف شود و لاقفل از نظر اقتصادی خیلی بیشتر ضرر کند. چرا که هزینه ساختن یک فیلم مثلا با هزینه چاپ یک کتاب به هیچ وجه قابل مقایسه نیست. بویژه با توجه به آنکه در کشور ما دولت و صاحبان سرمایه کمتر برای فیلمهای دارای تم سیاسی مترقی سرمایه‌گذاری می‌کنند و اغلب هزینه ساخت چنین فیلمهایی به گردن کسانی می‌افتد که اندیشه مترقی دارند و گاهی با همه سرمایه خود به میدان می‌آیند. همچنین یک نویسنده و یا شاعر لاقفل می‌تواند دست نویس کتابش را در اختیار معدودی قرار دهد، اما فیلمساز تنها در سالن سینما و از راه نمایش فیلم می‌تواند با مخاطب خود، یعنی تماشاگر، تماس بگیرد. بنابراین فیلمساز نمی‌تواند بی‌گدار به آب بزند و ناچار است مثل یک شطرنج‌باز ماهر دقیقا شرایط را بسنجد و بعد پایش بگذارد.

البته، بسته به شرایط سیاسی - اجتماعی و فرهنگی، بهر حال در کشورهای مختلف محدودیتهایی برای فیلمسازان وجود دارد. مثلا در اتحاد شوروی، برخلاف برخی از کشورهای اروپای غربی، ساخت و نمایش فیلمهای ضد اخلاقی و پورنوگرافی ممنوع است. اما در کشورهایی که دیکتاتوری و اختناق بر آنها حاکم است و هر پیام آگاهی دهنده‌ای می‌تواند در ذهن تماشاگر جرقه‌ای - هر چند کوچک - بيفروزد، این محدودیتهای بگونه دیگر است. در کشور ما، اگر پیش از انقلاب قیچی سانسور بیشتر از دیدگاه "سیاسی" فیلم و حتی فیلمساز را در خطر قرار می‌داد، امروزه علاوه بر آن بی‌توجهی و امان نسبت به دیدگاههای "فرهنگی" و "اسلامی" و سلیقه‌های شخصی بغایت متفاوت و متناقض مسئولان مربوطه و نیز عدم رعایت "حجاب اسلامی" و غیره خطر آفرین است. اگر در آن سالها گاهی فیلمساز آگاه و متعهد می‌توانست با تکیه بر بیان سبلیک و رنگ و نور حرفش را جسته و گریخته با تماشاگر در میان نهد، امروزه چنین امکانی به حداقل ممکن رسیده است. البته، همانطور که تاکید شده، فیلمسازان آگاه و متعهد مورد نظر این مقاله هستند و نه آنها که فیلمهای "آبگوشتی - اسلامی"

می‌سازند و یا در شکل "روشنفکرانه" کارشان هتاکتی و سرم‌بندی درووعهای بزرگ در رابطه با نهضت چپ ایران، آن هم از کثیف‌ترین و شنیع‌ترین و غیر اخلاقی‌ترین زاویه‌ها است و جز مخدوش کردن چهره پیشاهنگان و قهرمانان واقعی خلق رسالت دیگری نمی‌شناسند. چنین "فیلمساز"انی نه تنها دچار محدودیت نمی‌شوند، بلکه به پشتوانه "نخست خصوصی، مثلا با نخست وزیر، اجازه دارند که چرندیاتی را که علیه نیروهای مترقی و انقلابی در ذهنشان شکل می‌گیرد، بدون هیچ محدودیتی و با استفاده از امکانات دولتی، در فضای فیلم بکنانند.

وقتی که ایده و یا طرح ارائه شده از جانب فیلمساز مترقی کمی "بودار" تشخیص داده شود، شاخکهای سانسورچی بکار می‌افتد و ایرادگیریها شروع می‌شود: "گویا ارائه‌کننده طرح درک نکرده که دوران طاغوت سپری شده و حالا دوران انقلاب اسلامی است." "باقت قصه ضعیف است." "وحدت ندارد." "شخصیتهای اسلامی نیستند." "با موازین اسلامی مطابق نیست." "قهرمان داستان چپی به نظر می‌رسد." "و سرانجام رک و پوست‌کنده طرح و ایده ارائه شده کنار گذاشته می‌شود. در غیر اینصورت، یعنی در صورتی که طرح "بودار" نباشد، باید مرحله "رتوش" اسلامی را پشت سر بگذارد. سپس نوبت سناریو می‌رسد که پس از تنظیم با "دقت" بسیار زیاد زیر ذره‌بین سانسورچی‌ها قرار می‌گیرد و صحنه‌ها و دیالوگهایی از آن حذف و یا به آن افزوده می‌شود و پس از آنکه کاملا از روح اصلی خارج شد و شکل و شمایلی "اسلامی" بخود گرفت و "دارای محتوای انسانی و اجتماعی" تشخیص داده شد به تصویب می‌رسد. باید توجه داشت که تصویب سناریو این تعهد را برای سانسورچی‌ها ایجاد نمی‌کند که حتی پس از ساختن فیلم نظرشان را تغییر ندهند و دست اندر کاران آن را با مشکلات تازه روبرو نسازند.

پس از تصویب سناریو و در بدو ساختن فیلم باید بازیگران، مدیر فیلمبرداری و خلاصه همه دست اندر کاران با اسم و مشخصات به "ارشاد" معرفی شوند. سپس کند و کاو در پیرونده‌ها و "سابق" اشخاص معرفی شده آغاز و نیز با توجه به خرده حسابهای شخصی و ژود و بندها نسبت به فرد فرد گروه نظر داده می‌شود. فلانی بازی کند یا نه. فلانی پروژکتور بدست بگیرد یا نه. فلانی... حتی پس از فیلمبرداری، چنانکه یکی از شخصیتهای فیلم مورد پسند قرار نگیرد و مثلا دگر اندیش جلوه کند، باید آن چهره از فیلم حذف شود و صحنه‌های مربوطه او با شرکت بازیگر دیگر و با رعایت توصیه‌های انجام شده فیلمبرداری شود. بطور کلی در این مرحله نیز این "ارشاد" است که ریش و قیچی را در دست دارد و هر نوع مخالفت با آن و یا افشاکری در این زمینه برای دست اندر کاران فیلم گران تمام می‌شود.

پس از "کلیدزدن" خود سانسوری در مرحله عمل و ترس از به اکران نیامدن فیلم چون سایه پرنده شومی بر سر کارگردان و تهیه‌کننده برپا می‌زند. در بهترین حالتی که زمینه آفرینش زیباترین و عمیق‌ترین صحنه‌ها در ذهن خلق

کارگردان پدید می‌آید، اغلب ناکزیر می‌شود که از خیر آن بگذرد و بیاد آورد که به احتمال زیاد ممکن است دچار دردسر شود. بهر حال در چنین شرایطی فیلمبرداری بی‌پایان می‌رسد. سپس مراحل فنی آغاز می‌شود. قبل و بعد از صداگذاری، فیلم باید به "ارشاد" داده شود تا برای بار چندم دیالوگها "اصلاح" شوند. و خلاصه پس از همه حک و اصلاحها، بازسازی صحنه‌ها، تغییر نورپردازیها و در یک کلام عبور از هفت خوان تفتیش عقیده و سانسور سلیقه، در مرحله گرفتن اجازه نمایش، آنچنان فیلم تغییر شکل می‌دهد که ردی از خط اصلی فکری و هنری کارگردان در آن باقی نمی‌ماند. به فرزند می‌ماند که با پیکر زخمی و آس و لاش چهره کاملا مسخ شده در لابلای چرخنده‌های سانسور اسلامی به پدر و مادرش تحویل داده می‌شود. این بویژه در مورد کارگردانهایی اعمال می‌شود که حرفی برای گفتن دارند و تا کنون فیلمهای نسبتا خوب و با ارزش ساخته‌اند. آنچه به نمایش درمی‌آید در واقع کاریکاتوری از فکر فیلمساز است و جز خراب کردن نام او نتیجه‌ای در پی ندارد. کارگردان می‌اندیشد که ایکاش فیلمش به نمایش در نیاید. اما این فکر نمی‌تواند پاسخگوی سرمایه و نیروئی باشد که در راه ساختن فیلم صرف شده است. بنابراین چاره‌ای نیست جز تسلیم شدن به واقعیت. ای بسا کارگردانهایی که با یکبار تجربه عطای فیلمسازی در ج.ا. را به لقایش بخشیده‌اند و بطور کلی کنار کشیده‌اند.

و اما آخرین صحنه درام هم آنکیز فیلمسازی بر خورد منتقدان سینمایی با اثر بنمایش درآمده است. این منتقدان اغلب در جریان مسائل پشت پرده فیلمسازی هستند و می‌دانند که فیلمساز چه مراحل دشواری را پشت سر گذاشته تا توانسته است فیلمش را به اکران بیاورد. با اینحال بدون جراحی ریشه‌های تحمیل‌ها و سانسورها، بدون اشاره به محدودیتهایی که چون زنجیر دست و پا گیر است و بدون تاکید بر اینکه فیلم ارائه شده تنها نام سازنده را بر خود دارد و آنچه که بر پرده آمده است اندیشه و هنر مثله شده است، او را از جهات گوناگون مورد حمله و تاخت و تاز قرار می‌دهند. چنین منتقدانی، چه آنها که در روزنامه‌های مجاز و چه آنها که در نشریه سینمایی کشور دست اندر کار "نقد فیلم" هستند، حداقل اینکه چشم واقع بین خود را بر هم می‌نهند و بجای پرداختن به ریشه‌های سقوط کیفیت فیلمسازی در ایران به شاخ و برگ می‌پردازند.

* بعضی از طرحهایی که رد می‌شوند بوسیله افراد هیئت تصویب طرح در "وزارت ارشاد اسلامی" و با عناصر نزدیک به آنها سرقت می‌شوند و پس از "اسلامی" شدن مورد استفاده فیلمسازان "خودی" قرار می‌گیرند.

* این نشریه تحت نظر "بنیاد فارابی" با زوری سینمایی وزارت ارشاد اسلامی، منتشر می‌شود.

توضیح ضروری، در گزارشهای رسیده به فیلمسازانی اشاره شده بود که کارهایشان آماج سلاخی قرار گرفته بود. ما برای آنکه فشار بیشتری متوجهشان نشود ناکزیر از حذف نام آنها و نوع دخالت مشخص عوامل رژیم در کار فیلمهایشان شدم و ترجیح دادم که مسئله بصورت عام مطرح شود.

آموزگاران: قشری زحمتکش...

حل مشکلات مادی و معنوی معلمان دیده می شود، امید است که طی چند سال آینده، بتوانیم به این هدف برسیم" (اطلاعات ۶۶/۹/۱۵).

رفع "مشکل معیشتی" معلمان با "عناایت دولت خدمتگزار" که وزیر آموزش و پرورش قول آن را برای "چند سال آینده" می دهد، هیچ عنصر جدیدی در بر ندارد. افزون بر آن باید پرسید که کدام دگرگونی مثبتی در اوضاع اقتصادی - اجتماعی کشور یا در ماهیت سرمداران رژیم ضد مردمی حاکم روی داده است که با توجه به آن بتوان به این شعارها امید بست. فرهنگیان بارها حتی در گفتگو با گزارشگران روزنامه های مجاز نظر خود را بروشنی بیان داشته اند. برای نمونه معاون یکی از مدارس تهران می گوید:

"ما برای معلمان شعار زیاد شنیده ایم... اگر برای معلم اقدامی نکنیم و بگوئیم که معلمی شغل مهمی است دردی را دوا نمی کند" (کیهان ۶۶/۲/۱۲).

آموزگاران عبار و وعده های وزیر آموزش و پرورش را با "عناایتی" که "دولت خدمتگزار و مسئولین" برای "حل مشکلات مادی و معنوی" آنها تا کنون از خود نشان داده اند، می سنجند. "عناایتی" که خود زاینده و افزاینده "مشکلات مالی و معنوی است، نه حل کننده" آنها.

* پائین بودن سطح حقوق

پائین بودن سطح حقوق یکی از مشکلات بزرگ و یکی از سرچشمه های بروز انواع نابسامانیها در زندگی معلمان است. حقوق ناچیزی که آنها در برابر کار پر ارزش و توانفرسای خود دریافت می کنند، به هیچ وجه پاسخگوی هزینه زندگی و افزایش سرسام آورتورم و قیمتتها نیست.

مثلا طبق آمار منتشره در مطبوعات مجاز، در حال حاضر وزرات آموزش و پرورش به ۱۲۵۰۰ نفر از معلمان، حقوقی پائین تر از ۲۵۰۰ تومان در ماه پرداخت می کند و ۱۰۶۰۰۰ نفر از معلمان نیز حقوقی تا سه هزار و پانصد تومان دریافت می دارند. همچنین بر پایه آمار رسمی، حدود ۲۵۰ هزار تن از معلمان ماهانه مبلغی کمتر از ۴۵۰۰ تومان حقوق دریافت می کنند. امروزه، در حالی حقوق اکثریت معلمان کمتر از ۴۵۰۰ تومان است که نه در سال جاری، بلکه در سال ۶۴ موسوی اردبیلی اعلام داشت که "با کمتر از ۷ - ۶ هزار تومان در ماه نمی توان زندگی کرد". پس صد ههزار آموزگار یا خانواده هاشان چگونه زندگی می کنند؟ پاسخ روشن است: در فقر و تنگدستی.

ناچیزی و ثابت بودن حقوق آموزگاران ضربه های جدی و زیانباری بر بیکر نظام آموزشی کشور وارد ساخته است، از آنجمله اند:

الف: "فرار معلمان"

در شرایطی که بسیاری از مدارس کشور از کمبود کادر آموزشی رنج می برند و برای نمونه "اکثریت قریب به اتفاق دبیرستانهای شهری از داشتن دبیر محروم اند" (صدای ج.ا. ۶۲/۹/۴) یا به اعتراف وزیر آموزش و پرورش "۷۰ هزار معلم کمبود داریم، بخصوص بیشتر از ۱۵ هزار دبیر" (اطلاعات ۶۲/۹/۲)، روند "فرار معلمان" از وزارت آموزش و پرورش شتاب و گسترش بیشتری

بخود می گیرد.

ب: پائین آمدن کیفیت آموزش

آموزگاران که از کار تدریس کناره گیری نمی کنند، برای به گردش در آوردن چرخ لنگ زندگی بناگزیب به کارهای دوم و سوم می پردازند. کارهایی که گاه بکلی با خصلت و روح آموزش و پرورش بیگانه است و طبیعتا با فرسایش قوای فکری و جسمی آموزگاران به کار فرهنگی و تربیتی آنها لطمه جدی وارد می سازد و کیفیت آموزش پائین می آید. در این زمینه حتی از مطبوعات مجاز کشور نیز می توان به وفور شاهد مثال آورد. برای نمونه، روزنامه "جمهوری اسلامی" می نویسد: "...عجیب نیست اگر می بینیم یا می شنویم که معلمان برای جبران کمبودهای مالی زندگی ساده شان به هفته ای چهل الی پنجاه ساعت تدریس اضافی و یا پرداختن به شغل دیگری در کنار شغل معلمی شان مشغولند" (ج.ا. ۶۶/۶/۱۴).

همچنین برای آنکه تصور روشن تری از تنگدستی و ناگزیری و "پرداختن به شغل دیگر" معلمان بدست آید خاطر نشان می سازیم که یکی از معلمان در گفتگو با خبرنگاری "شغل دیگر خود را حاجی فیروز معرفی کرده بود" (اطلاعات ۶۶/۸/۷).

* مسکن و بیمه و...

به جز مشکل حقوق، مسکن نیز یکی دیگر از مشکلات عده "اکثریت قریب به اتفاق معلمان است. اجاره بهای سنگین، هر ماه بخش اعظم درآمد آموزگاران را می بلعد. در این رابطه، دبیری یکی از مدارس راهنمایی تهران می گوید: "بسیاری از معلمان در حال حاضر مجبورند ۶۰ تا ۷۰ گاه درصد بیشتری از حقوق خود را برای اجاره خانه بپردازند و مدام هم از صاحبخانه و غرولندهای او در عذاب باشند" (۶۶/۲/۱۴).

مشکل دیگر دامنگیر آموزگاران در ارتباط با بیمه و خدمات اجتماعی است. شایان بیان است که هنوز بخشی از آموزگاران ما بیمه نشده اند و آن بخشی که دفترچه "خدمات اجتماعی" را در اختیار دارند بخاطر رویارویی با اشکال تراشی های گوناگون بناگزیب بسیاری از نیازهای درمانی خود را بدون استفاده از دفترچه "بیمه، بطور "آزاد" و به قیمت های بسیار گزاف بر آورده می سازند.

در این بین، مشکلات معلمان حق التدریسی و آموزگاران زحمتکش روستایی جای خاصی دارد. شرایط کار و زندگی آنها بر مراتب دشوارتر است.

* آموزگاران حق التدریسی

۷۶۰۰ معلم حق التدریسی از بسیاری از حقوق و مزایای اجتماعی از جمله امنیت شغلی محروم هستند و مسئولان مراکز آموزشی با یک اشاره "انگشت قادرند آنها را از کار بیکار کنند. این معلمان که در استخدام رسمی وزارت آموزش و پرورش نیستند، در ازای ساعات تدریس خود، حقوق دریافت می کنند. استخدام رسمی و دریافت حقوق بطور منظم و در سر هر ماه، از جمله خواسته های عاجل اینگونه معلمان است. چرا که مثلا بقول رئیس یکی از مدارس تهران "ما الان معلمان حق التدریسی داریم که ۵ الی ۶ سال است که استخدام نشده اند و حقوقشان را پس از ۲ الی ۴ ماه دریافت می کنند، از آنجائیکه برخی از اینها مستاجر و متاهل هستند از اینکه حقوقشان به این شکل پرداخت می شود رنج

می برند" (کیهان ۶۶/۲/۱۲).

* آموزگاران روستایی

آموزگاران روستایی نه تنها از بسیاری مزایای اجتماعی، بلکه از بسیاری از ضروریات اولیه زندگی انسانی و امکانات آموزشی بی بهره اند. یکی از علل فوق العاده پر اهمیتی که رژیم نمی تواند از بین واجدین شرایط، کمبود دهها هزار نفری معلمان روستایی را بر طرف سازد، همانا ریشه در شرایط اسفناک کار و زندگی در روستاها دارد. در کیهان شهریور ماه سال ۶۲ آمده است: "...در بعضی از روستاها، معلمین در کنار حیوانات زندگی می کنند و در کنار آغل حیوانات می خوابند". همین روزنامه نیز نوشته است: "در منطقه ای مانند بشاگرد حوزه "شرق جاسک یک معلم ۶ روز فقط نان خشک با آب می خورد" (۶۴/۳/۱۶). در حالی که شرایط زیستی معلمان روستایی چنین باشد، دیگر جایی برای سخن گفتن از نبود کلاس درس، تخته سیاه، قلم و کاغذ و کتاب نمی ماند.

* زنان آموزگار

در میان آموزگاران زحمتکش کشور ما، زنان آموزگار براساسی محرومیت های مضاعفی را تحمل می کنند و در واقع چوب "زن بودن" خود را می خورند. طرح مسئله "حجاب، آنها بشکل افراطی و فوق العاده آزار دهنده، مشروط کردن ادامه کار معلمان زن به اجازه "کتابی همسران آنها و نبود مهد کودک و کودکستان برای نگهداری فرزندانشان، از جمله مشکلات ویژه "زنان آموزگار است.

* اعزام به جبهه

افزون بر همه اینها، اعزام اجباری معلمان به جبهه نیز یکی از مسائلی است که زندگی معلمان را با مخاطرات جدی روبرو ساخته است. کم نیستند آموزگاران که برخلاف خواستشان برای تدریس در "مجموعه های آموزشی" به مناطق جنگی به زیر باران بمب و گلوله و آتش فرستاده می شوند.

* پاکسازی

همچنین نمی توان از معلمان و مسائلشان سخن گفت و از پاکسازیهای معلمان مرفقی و انقلابی سخن نگفت. روزنامه "کیهان" ۲۰ اردیبهشت ۶۵ می نویسد که "طی سالهای پس از انقلاب اسلامی حدود ۲۵ هزار نفر از آموزش و پرورش کناره گرفته اند". در اینجا به دو نکته باید اشاره کرد: اولاً، از این ۲۵ هزار نفر، بجز بخش کوچکی، اکثریت شکننده "آنها از بین هواداران نیروهای انقلابی بوده اند. ثانیاً، روند تصفیه رسمی و "قانونی" معلمان، به دستاویزهای گوناگون تدارک دیده می شود.

اگر می، وزیر آموزش و پرورش طی گفتگویی در دیماه ۶۵ در پاسخ به این پرسش که "بعضی از معلمین منحرف و بعضا مغرض در حال حاضر آینده سازان انقلاب و مملکت اسلامی را پرورش می دهند و بچه های ما را از رسیدن به هدف انقلاب دور می کنند، در این مورد چه اقداماتی انجام داده اید؟ گفت: "توجه خوبی است که این برادر کردند ما این دو ساله خیلی تلاش کردیم و به مجلس شورای اسلامی لایحه بردیم که بما اجازه بدهند تا یکی، دو درصد از معلمین را بازنشته با باز خرید بکنیم. خوب بنا به مصالحی که آنها داشتند به این لایحه رای مثبت ندادند. در دو سه هفته پیش نیز در شورای عالی انقلاب فرهنگی این مسئله را مطرح

انتخابات و وظیفه . .

دعوای میان این یا آن نهاد، این یا آن مقام بر سر قبضه کردن انحصاری حاکمیت، هیچ نقش تعیین کننده ای ندارد.

حاصل نظام "ولایت فقیه" که بر سر نوشت میهن مائسلط یافته همین است و جز این نمی تواند باشد، چه آنرا خمینی رهبری کند، چه منتظری و رفسنجانی و خامنه ای و دیگران.

در نظام "ولایت فقیه" مسئله اصلی نظر خواهی از مردم و رعایت عقیده اکثریت نیست. مسئله اصلی "احکام شرعی" است که باید اجرا شود. چه مردم موافق باشند و چه نباشند. اگر موافقت کردند و گردن نهادند که هیچ وگرنه با تازیانه و تعزیر و شکنجه و زندان "فطرت الهی" را در آنان پیدار خواهند کرد!

"ولی فقیه" برگزیده مردم از راه همه پرسی نیست. او خود را نوعی "منتخب الهی" و "آیت" یعنی نشانه خدا می داند و مردم باید خواه ناخواه او را بپذیرند و مطیع اوامرش باشند. شعار "مرگ برضد ولایت فقیه" رابعنوان قافیه شعر در دهان "حزب الله" نگذاشته اند و شکنجه و تیرباران مردم به "گناه" الحاد و شرک که همان اطاعت نکردن از "ولی فقیه" باشد دیگر راز سر به مهری نیست.

ولی فقیه شورای نگهبان یا مجلس سنای اسلامی را منصوب می کند که نه تنها قوانین مصوبه مجلس را از نظر انطباق آنها با "موازین شرعی" و "قانون اساسی جمهوری اسلامی" بررسی و در صورت لزوم "وتو" می کند بلکه حتی صلاحیت "مذهبی - اخلاقی" نامزدهای نمایندگی را نیز پیش پیش تصویب یابد می کند و راه ورود نمایندگان راستین مردم را به مجلس، حتی در صورت آزاد بودن ظاهری انتخابات

کردم و آقای خامنه ای فرمودند که طرحی بنویسیم و بباوریم. اکنون در حال مطالعه هستیم تا بر اساس طرحی، با معلمانی که واقعا قابل اصلاح نیستند، برخورد کنیم" (اطلاعات ۱۶/۱۰/۶۶).

تاریخ معاصر کشور ما نشان داده است که آموزگاران و فرهنگیان آگاه همواره در برابر حق کشی ها، محرومیت ها و ناروایی های صنفی و اجتماعی از خود ایستادگی نشان داده اند و همدوش دیگر افشار و طبقات زحمتکش در راه خواستهای عمومی خلق مبارزه کرده اند. در جریان اوچگیری و بیروزی انقلاب بهمین نیز آموزگاران و دبیران با برانگیختن دانش آموزان به شرکت در مبارزه و همچنین شرکت بیکارچه آنها در اعتصاب عمومی مردم، نقش شایسته خویش را ایفا نمودند.

در شرایط کنونی نیز که دیگر بار ارتجاع در میهن ما حاکم شده است، زندگی و ضرورت دگرگونی بنیادی در حیات جامعه و از جمله تغییر دگر آتیک نظام آموزشی و در این چارچوب جامعه عمل پوشاندن بخواستهای برخی آموزگاران و دبیران بار دیگر این قشر زحمتکش را به میدان مبارزه، این بار بر ضد رژیم "ولایت فقیه" فرا می خواند.

می پندد. در واقع وقتی مردم تنها حق داشته باشند که از دو آدم ناصالح یکی را "آزادانه" برگزینند، به دشواری می توان از "انتخابات" صحبت کرد.

مجلس نیز گر چه بظاهر با رای مردم انتخاب می شود و باید پاسخگویی رای دهندگان باشد، در واقع محض "ولی فقیه" است و حتی او به میل خود می تواند آئین نامه داخلی مجلس را تغییر دهد نمونه آن تعیین حد نصاب ۲/۲ آرا برای تصویب قوانین مربوط به احکام "ثانویه" بود که خمینی آنرا به مجلس تحمیل کرد و مجلس بدون چون و چرا آنرا پذیرفت.

پس روشن شد که در نظام "ولایت فقیه" همه نهادهای مقننه، اجرائیه و قضائیه افزارهای مسلوب الاختیاری در دست "ولی فقیه" هستند و هرگونه مخالفت با او عقوبت مرگ به دنبال دارد.

در نظام ج.ا. مردم حق انتخاب کردن و انتخاب شدن ندارند - گر چه در قانون اساسی به این موضوع اشاره شده - و، تنها می توانند وظیفه شرعی، خود را مطابق توصیه ها و اوامر ولی فقیه انجام دهند؛ اگر گفت شرکت در انتخابات و انتخاب فلانکس یک وظیفه شرعی است، امت "داوطلبانه" و غیر امت به زور و کتک و با تهدید و فشار مجبور به دادن رای موافق به شخص مورد نظر هستند. در این نظام مردم تنها حق دارند "آزادانه" از ولی فقیه پیروی کنند تا نیایی به تازیانه نباشد.

از آنچه که گفته شد نتیجه می گیریم که انتخابات در جمهوری اسلامی ایران، در شرایط کنونی مفهوم واقعی ندارد و نتیجه آنهم در هر حال تغییری در عملکرد ولایت فقیه نمی دهد. در کشور ما اینک قوانین مصوب مجلس جاری نیست، بلکه "فقه سنتی"، "احادیث"، "اخبار" و "روایات" راست و دروغ و درکی که "ولی فقیه" از آنها دارد اساس "قانون گذاری" را تشکیل می دهد.

حتی هنگامیکه در مورد اجرای قوانین اختلافاتی میان نهادها بوجود می آید، نه به مجلس بلکه به "ولی فقیه" مراجعه می کنند و نظر اوست که از بالای سر قوانین همورد اجرا گذاشته می شود.

آنچه که نیروهای مردمی طی مبارزات انتخاباتی باید انجام دهند همانا افشاکری سیاسی و نشان دادن ماهیت ضد دموکراتیک نظام "ولایت فقیه" است. باید به زحمتکشان توضیح داد که بازی انتخابات برای گول زدن آنان و آراستن سیمای زشت دیکتاتوری خونین مذهبی در برابر جهانیان است وگرنه همانطور که اشاره شد پیروان "ولایت فقیه" و منادیان حکومت استبداد قرون وسطایی مذهبی، علی الاصول نمی توانند هوادار زحمتکشان و احترام به آرا مردم باشند و نیستند.

مردم باید برای حاکم کردن دموکراسی واقعی، انتخابات واقعی، محترم شمرده شدن رای فرد، فرد اهالی صرف نظر از تعلقات مذهبی و نژادی و قومی و عقیدتی و پریائی مجلس واقعی که در آن نه برگزیدگان شورای نگهبان، بلکه برگزیدگان

جمهوری اسلامی . . .

پیرامون گامهایی که باید برای اجرای نقشه تأیید شده در تهران درباره "جمهوری اسلامی لبنان" برداشته شود، تشکیل می گردد. در این جلسه رهبران "حزب الله" به سرپرستی شیخ صبحی طفیلی که بعد از کودتای "آرام" به رهبر سازمان تبدیل شده و نیز مصطفی خاکسار نماینده "سپاه پاسداران اسلامی" در لبنان، و اعضای سازمان "اخوان المسلمین" و همچنین سفیر ایران، شرکت می کنند.

اگر اخبار رسیده از بیروت درست باشد، نقشه آماده کردن زمینه های سیاسی و اقتصادی برای اعلام "جمهوری اسلامی" تحقق می یابد. مثلا چندی پیش در دره "بقاع چند داروخانه برای تقسیم دارو به قیمت ارزان میان "مستضعفین" این منطقه افتتاح گردید. در اینجا موسسات داروسازی، جوجه کشی و کارخانه های شیر و دامداری نیز توسط مقامات تهران بوجود آمده است. افزون بر این، چند مدرسه که در آنها آموزش زبان فارسی برنامه اصلی است، ایجاد شده است.

لبنانی های می گویند منظور از همه اینها تبدیل دره "بقاع به منطقه ای "خودکفا" است برای آنکه با دادن خصلت دولت به آن، مرکز جمهوری اسلامی آینده شود.

روزنامه های بیروت گزارش می دهند که ایران از ماه مه سال ۱۹۸۶ تا پایان سپتامبر ۱۹۸۷ مبلغ ۵ میلیون دلار به اعتبارات سابق "کمک به حزب الله" افزوده است. جالب است که این مبلغ از محل بودجه بخش "جنبش های اسلامی" از حساب عملیات علیه اسرائیل و متحدین آن در جنوب لبنان تأمین می شود. علاوه بر این، ایران حقوق اعضای "حزب الله" را ۲۰ تا ۵۰ درصد افزایش داده است.

کاملا روشن است که رهبران تهران متحد ساختن مسلمانهای لبنان زیر پرچم سازمان "حزب الله" و تبدیل آن به نیروی برتر سیاسی، اقتصادی، و ایدئولوژیک را هدف خود قرار داده اند و بحران عمیق اجتماعی - اقتصادی در لبنان دستبازی به این هدف را آسانتر می کند.

*

کنستانتین کاپیتولوف، خبرنگار ویژه "لیتراتورنایا گازتا" در دمشق

جاوید باد خاطره تابناک شهیدان

راه آزادی، استقلال،

عدالت اجتماعی و صلح!

خلق وارد شوند مبارزه کنند.

نظام "ولایت فقیه" که با سواستفاده از باورهای مذهبی مردم، منافع غارتگران اجتماعی را نگهداری می کند، نمی تواند مجری اراده خلق باشد. حکومتی که به مردم حتی اجازه لباس عادی پوشیدن، آزادانه گردش و تفریح و ورزش کردن، گوش دادن به موسیقی و حتی خندیدن را نمی دهد چگونه می تواند اجازه شرکت آزادانه در انتخابات مجلس را بدهد.

جمهوری اسلامی... لبنان؟

اخبار رسیده از بیروت نشانگر آنست که درون "سازمان حزب الله" مورد حمایت ایران که نقش چشمگیری در عرصه سیاسی لبنان ایفا می کند، اخیراً کودتایی "آرام" بوقوع پیوست. در نتیجه این کودتا، برخی از رهبران حزب الله و از آنجمله رهبر معنوی آن، محمد حسین فضل الله، که می کوشیدند استقلال حزب را در برابر ایران حفظ کنند و بر لبنانی بودن سازمان خود تکیه می کردند، برکنار شدند.

چنین استقلالی به مذاق رهبران تهران خوشایند نبود. به همین سبب چنانکه از گزارشهای خبرگزاریها برمی آید، تهران "تصمیم گرفت رهبری مرکزی و منطقه ای حزب الله را مستقیماً بدست گیرد و رهبران مستقل را که حاضر به اجرای فوری و بی قید و شرط فرمانهای ایران نبودند، کنار گذاشت". اما علت اصلی کودتا به عقیده ناظران، تصمیم رهبران تهران بمنظور تسریع اعلام "جمهوری اسلامی لبنان"، یعنی کپی دقیق جمهوری اسلامی ایران بود. باید خاطر نشان ساخت که این سیاست ایران بموجب اعتراف رهبران "حزب الله" از اهدافی که آنها تعقیب می کنند، بدور است.

با وجود این، تهران تصمیم قطعی دارد که این نقشه خود را اجرا کند. رهبران ایران می گویند که "زمان اجازه بحثهای طولانی را نمی دهد. فقط یک جمهوری اسلامی وجود دارد که دارای قوانین، سنن و آداب ویژه خود است و مسلمانهای تمام جهان را متحد می سازد".

تهران نیاز میرم خود را به اعلام "جمهوری اسلامی" در لبنان، پنهان نمی کند. این مسئله قبل از هر چیز با هدفهای سیاسی ارتباط دارد. چنانکه می دانیم، ایران در طی بیش از هفت سال که جنگ ایران و عراق ادامه دارد موفق به تحقق بخشیدن به سیاست صدور انقلاب خود نگردید و این مسئله در صفوف رهبران ایران نگرانیها و تردیدهایی نسبت به قابلیت تحقق "نقشه های تجاوزکارانه" توسط "انقلاب اسلامی"، بوجود آورد. از این رو، اعلام جمهوری اسلامی در لبنان زمینه برطرف ساختن این نگرانیها و تردیدها را بوجود می آورد و در نتیجه به رهبری ایران امکان می دهد به انگیزه جدیدی برای ادامه جنگ و کوشش برای ایجاد جمهوری های اسلامی در مناطق آماده برای این کار، دست یابد.

به همین سبب تهران برای بدست گرفتن سازمان حزب الله که بنظر آن یگانه حربه ضرور برای ایجاد "جمهوری اسلامی" است، شتاب کرد. برای این جمهوری سرپل جغرافیائی نیز انتخاب شد که عبارتست از "دره بقاع". بعقیده آیت الله های ایران این دره باید به چنان هسته مرکزی تبدیل گردد که بعدها شامل جنوب و بخشی از شمال لبنان شود؛ البته بعد از آزادی آن مناطق "از سلطه مفسده جوینان".

طبق اطلاع منابع لبنان، در بعلبک واقع در "دره بقاع" هر ماه یکبار جلسه سری برای مذاکره بقیه در ص ۷

شکنجه کمونیست های ترکیه

شکنجه و آزار هر چه بیشتر، هدیه ژنرالهای دست نشانده آمریکا به حیدر کوتلو و نیهات سارگین به مناسبت سال نو بود. در نامه هائی که این دو رفیق مبارز ترک به دادستان کل ترکیه نوشتند، رفتار وحشیانه باصطلاح مدافعان دمکراسی در این کشور را شدیداً محکوم کردند. برخی از روزنامه های کثیرالانتشار ترکیه، بخشهایی از این نامه های افشاکر را بچاپ رسانده اند. حیدر کوتلو در قسمتی از نامه ارسالی خود می نویسد: "ده روز متوالی مرا در حال نشسته با چشمان بسته و بدون آنکه بگذارند بخوابم مورد بازجویی قرار دادند. در حالی که مرا کاملاً عریان کرده بودند، به ایستادن روی کف سیمانی مجبور کردند. ساعتها با چشمان بسته ایستاده ماندم. از دستها آویزانم کردند و در برابر فشار شدید آب سرد قرار دادند. پس از چند روز باز مرا به اتاق بازجویی بردند و آویزان کردند. در حالی که دستان و آلت تناسلی ام به کابل برق متصل شده بود، پس از آنکه با آب کاملاً خیس کردند، جریان برق را وصل کردند... پس از شکنجه تزییق آمپولی را در پیای چیم احساس کردم و در پی آن گرمائی سراسر بدنم را فرا گرفته، به آنها بازجویی ادامه می دادند. لحظاتی بعد دیگر قادر به پاسخگویی نبودم".

نیهات سارگین نیز در بخشی از نامه خود نوشته است: "مرا که با چشمان بسته بروی صندلی نشانده بودند، ۱۷۰ ساعت بدون آنکه لحظه ای بخوابم، بازجویی کردند. چشمانم فقط هنگامی که به دستشویی می رفتم باز می شد. بازجویی از من راه گروه بعهده داشتند. می خواستند با آمپولهای که مرتباً به من تزریق می کردند، روحیه و استقامتم را بکشد. در ص ۴

ترکیه در سال ۱۹۸۷ دو رویداد پر اهمیت را پشت سر گذاشت: دستگیری رفقا کوتلو و سارگین و انجام انتخابات باصطلاح دمکراتیک در ماه نوامبر. این انتخابات که کوچکترین شانس را برای پیروزی نیروهای دمکراتیک و مترقی باقی نگذاشت، شرایط از هم پاشدگی بیشتر وضع اجتماعی و اقتصادی میلیونها نفر از اقشار متوسط و محروم جامعه ترکیه را هموارتر ساخت. تورگوت اوزال که با وعده های بظاهر دمکراتیک در عرصه سیاسی و بکار بستن لیبرالیزم اقتصادی، اداره امور کشور در پنج سال آینده کشور را بدست گرفته است، بلافاصله شمره پیروزی خود را با افزایش ۲۰ درصد به قیمت سوخت، ۴۰ درصد به قیمت سیکار، ۲۰ تا ۴۰ درصد به قیمت سیمان و فولاد و شکر، اعمال محدودیتهای بیشتر و کاهش احتمالی ۲۰ درصد ارزش "لیر" - واحد پول این کشور - نمودار ساخت. اوزال به نشانه "وفاداری" به وعده های "دمکراتیک" خود، روزنامه ای را که خبر افزایش قیمت ها را با ذکر جزئیات بالا انتشار داد، به جرمی مسخره توقیف کرد!

وقاحت تورگوت اوزال در یک کنفرانس مطبوعاتی، که اخیراً تشکیل شد، خشم مردم و بویژه احزاب و سازمانهای مترقی این کشور از دستگیری و شکنجه رهبران حزب کمونیست و کارگری ترکیه را دوچندان کرد. اوزال در فردای انتخابات خطاب به "دوستان اروپائی" گفت: "امیدوارم آنان دیگر نگویند که مسئله دمکراسی در ترکیه مطرح است. این مسئله بکلی منتفی شده است... با بازگشت هیأت های اروپائی که به مناسبت باصطلاح انتخابات دمکراتیک در ترکیه حضور پیدا کرده بودند، ژنرال اوزال نقاب خود را کنار گذاشت و سرکوب دمکراتها دوباره از سر گرفته شد.

گامی بزرگ در روند گذار

انتخابات آوریل ۱۹۸۵ و برقراری کام بکام دمکراسی، حزب کمونیست برزیل نیز بتدریج به احیای فعالیت خویش پرداخت. حزب در ژوئیه ۱۹۸۵ فعالانه در انتخابات شرکت کرد و در سامبر همان سال به توزیع نخستین کارتهای عضویت دست زد. در مارس ۱۹۸۶، برای نخستین بار پس از ۱۹۴۵، یک کمونیست به سمت شهردار انتخاب شد (در شهر ساپارا، که ۸۰ هزار نفر جمعیت دارد) در تابستان ۱۹۸۷، هفتمین کنگرس حزب کمونیست برزیل برگزار گشت.

امروزه کمونیستهای برزیل زیر شعار اتحاد همه نیروهای دمکراتیک، به رزم خود ادامه می دهند. حزب کمونیست برزیل اکنون بانفوذترین حزب چپ برزیل بشمار می رود.

چند روز پیش "دادگاه عالی انتخابات" برزیل به قانونیت حزب کمونیست برزیل رأی داد. هر چند، برپایه قوانینی، که در دوران دیکتاتوری نظامی وضع شد، حزب کمونیست برزیل یک سال دیگر باید در انتظار ثبت قانونی خود به انتظار بنشیند، تصمیم "دادگاه عالی انتخابات" را باید بمثابة گامی مهم در روند گذار از رژیم خودکامه به شرایط بورژوا-دمکراتیک بشمار آورد.

بدینسان یکی از کهنسالترین احزاب کمونیست قاره آمریکا و نخستین حزب سیاسی برزیل، که از دهها سال سابقه و تجربه مبارزه بهره مند است، جای شایسته خود را در صحنه سیاسی برزیل باز می یابد. حزب کمونیست برزیل، که در ۲۵ مارس ۱۹۲۲ پایه گذاری شد، از نزدیک به ۶۵ سال زندگی خویش، تنها در سالهای ۴۷-۱۹۴۵ از حق فعالیت علنی برخوردار گردید. با بروی کار آمدن سارنی، رئیس جمهور کنونی برزیل، پس از

NAMEH MARDOM
 آدرس پستی:
 P.B. 49034
 10028 Stockholm 49
 Sweden
 NO: 191
 26 Jan. 1988

جبهه متحد خلق ضامن پیروزی انقلاب است